

امام خمینی (ره)

مؤسسه ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)

سوره ی حشر

﴿... وما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا واتقوا الله ان الله شديد العقاب﴾
(حشر، ۷/۵۹).

سوره ی مبارکه ی حشر را مطالعه کن که گنجینه هایی از معارف و تربیت در آن است و ارزش دارد که انسان یک عمر در آنها تفکر کند و از آنها به مدد الهی توشه ها بردارد. ۱
باسناده عن زرارة، قال: سمعت ابا جعفر عليه السلام و ابا عبد الله عليه السلام يقولان: ان الله عز وجل فوض الى نبيه امر خلقه كيف طاعتهم. ثم تلا هذه الآية: ما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا^۲. و روایات دیگر به این مضمون یا قریب به آن نیز وارد است، بر غیر این معنا محمول است.

و علمای اعلام و جوهری و محاملی ذکر فرمودند. یکی آن است که جناب محدث خبیر، مجلسی (ره) از ثقة الاسلام کلینی، و اکثر محدثین نقل فرمودند، و خود ایشان نیز

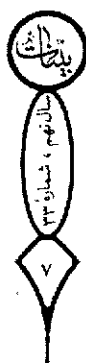
آن را اختیار فرمودند، و حاصل آن این است که خدای تعالی پس از آن که پیغمبر را تکمیل فرموده به طوری که هیچ امری را اختیار نفرماید مگر آن که موافق حق و صواب باشد و به خاطر مبارک آن سرور چیزی خطور نکند که مخالف خواست خدا باشد، تفویض فرموده به او تعیین بعضی امور را؛ مثل زیاد نمودن در رکعات فرائض، و تعیین نوافل در روزه و نماز، و غیر ذالک. و این تفویض برای اظهار شرف و کرامت آن سرور است در بارگاه قدس الهی، جلّ جلاله. و اصل تعیین آن حضرت و اختیار او به غیر طریق وحی و الهام نیست و پس از اختیار آن سرور، تأکید شود آن امر از طریق وحی ۳. و وجوه دیگری قریب به این وجه، مرحوم مجلسی، اعلی الله مقامه، شمرده؛ از قبیل آن که تفویض امر سیاست و تعلیم و تأدیب خلق به آن حضرت شده است، یا تفویض بیان احکام و اظهار آن، یا عدم اظهار آن به حسب مصالح اوقات، مثل زمان تقیه، به آن حضرت و سایر معصومین شده است. ۴ ولی در هیچ یک از این وجوهی که این بزرگواران ذکر کرده اند بیان کمیت تفویض امر به آنها، به طور ضابطه‌ی برهانی که منافات نداشته باشد با اصول حقه، مذکور نشده، و نیز بیان فرق بین این تفویض با تفویض مستحیل نشده؛ بلکه از کلمات آنها و خصوصاً مرحوم مجلسی (ره)، معلوم می‌شود که اگر مطلق امر ایجاد و اماتة و رزق و احیا به دست کسی غیر حق تعالی باشد، تفویض است، و قائل به آن کافر است؛ و هیچ عاقلی شک در کفر آن [نکند]. و امر کرامات و معجزات را مطلقاً از قبیل استجابت دعوات دانسته اند و حق رافاعل آن امور دانند؛ ولی تفویض تعلیم و تربیت خلق و منع و اعطا در «انفال» و «خمس» و جعل بعض احکام را درست و صحیح شمارند. ۵

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴾
(حشر، ۱۸/۵۹)

یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ولتنظر نفس ما قدمت لغد واتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون^۶ تا آخر سوره.

در همین آیه ی کوچک لفظاً، بسیار بزرگ معناً، احتمالاتی است سازنده، هشیار دهنده که به بعض آنها اشاره می‌شود:

۱. می‌تواند خطاب به کسانی باشد که اول مرتبه ی ایمان را دارند مثل ایمان عامه،



در این احتمال امر به تقوی امر به اولین مراتب آن است که تقوای عامه است و آن پرهیز از مخالفت احکام ظاهری الهی است و مربوط به اعمال قالبی است. به این احتمال جمله‌ی ولتنظر نفس ما قدمت لغد تحذیر از پی آمده‌های اعمال ما است و شاهد است بر آن که آن چه عمل می‌کنیم خود آنها به صورت مناسب درنشئه‌ی دیگر وارد می‌شوند و به ما خواهند رسید و آیات و اخبار زیادی در این باره آمده است. تفکر در همین امر، دل‌های بیدار را کفایت می‌کند بلکه دل‌های مستعد را بیدار می‌نماید و ممکن است راه گشای مراتب دیگر و مقامات بالاتر شود و ظاهر آن است که امر به تقوی مکرراً، تأکید باشد، گرچه احتمال دیگر هم هست. و قوله: ان الله خبير بما تعملون باز تحذیر جدید است بر این که اعمال شما از محضر حق تعالی پنهان نمی‌ماند؛ چه، همه عالم محضر حق است.

۲. ممکن است خطاب به کسانی باشد که ایمان را به قلب خویش رسانده اند. چه بسا که انسان به حسب ظاهر، ایمان و اعتقاد به شهادتین داشته باشد لکن قلب او از آن بی‌خبر باشد؛ علم و اعتقاد به اصول خمسه داشته باشد؛ لکن این علم و ایمان به قلبش نرسیده باشد شاید جز خواص مؤمنین دیگران چنین باشند. معصیت‌هایی که از بعض مؤمنین صادر می‌شود منشأش همین است؛ اگر دل به روز جزا و عقاب آن چنانی آگاه باشد و ایمان آورده باشد به آن، صدور معصیت و نافرمانی بسیار بعید است و کسی که قلبش ایمان به عدم اله الا الله دارد، گرایش به غیر حق تعالی و ستایش از دیگران نکند و خوف و هراس از غیر او نخواهد داشت.

پسرم! گاهی می‌بینم از تهمت‌های ناروا و شایعه پراکنی‌های دروغین اظهار ناراحتی و نگرانی می‌کنی. اولاً باید بگویم تا زنده هستی و حرکت می‌کنی و تو را منشأ تأثیری بدانند انتقاد و تهمت و شایعه سازی علیه تو، اجتناب ناپذیر است؛ عقده‌ها زیاد و توقعات روز افزون و حسادت‌ها فراوان است. آن کس که فعالیت دارد گرچه صد در صد برای خدا باشد از گزند بدخواهان نمی‌تواند به دور باشد. من خود یک عالم بزرگ متقی را که تا به ریاست جزئی نرسیده بود برای او جز خیر به حسب نوع نمی‌گفتند و تقریباً مورد تسالم اهل علم و دیگران بود به مجرد آن که توجه نفوس به او شد و شاخصیتی دنیاوی-ولو ناچیز- نسبت به مقامش پیدا کرد، مورد تهمت و اذیت شد و حسادت‌ها و عقده‌ها به جوش آمد و تا در قید حیات بود این مسائل نیز بود. و ثانیاً باید بدانی که ایمان به وحدت

اله و وحدت معبود و وحدت مؤثر، آن چنان که باید و شاید به قلبت نرسیده، کوشش کن کلمه‌ی توحید را که بزرگ‌ترین کلمه است و والاترین جمله است از عقلت به قلبت برسانی، که حظّ عقل همان اعتقاد جازم برهانی است و این حاصل برهان اگر با مجاهدت و تلقین به قلب نرسد، فایده و اثرش ناچیز است. چه بسا بعض از همین اصحاب برهان عقلی و استدلال فلسفی بیشتر از دیگران در دام ابلیس و نفس خبیث می‌باشند (پای استدالیان چوبین بود) و آنگاه این قدم برهانی و عقلی تبدیل به قدم روحانی و ایمانی می‌شود که از افق عقل به مقام قلب برسد و قلب باور کند آنچه را استدلال اثبات عقلی کرده است.

...پسرم! مجاهده کن که دل را به خدا بسپاری و مؤثری را جز او ندانی، مگر نه عامه مسلمانان متعبد، شبانه روزی چندین مرتبه نماز می‌خوانند و نماز سرشار از توحید و معارف الهی است. و شبانه روزی چندین مرتبه ایّاک نعبد و ایّاک نستعین (فاتحه، ۱/۵) می‌گویند و عبادت و اعانت را خاص خدا در بیان می‌کنند ولی جز مؤمنان بحق و خاصان خدا، دیگران برای هر دانشمند و قدرتمند و ثروتمند کرنش می‌کنند و گاهی بالاتر از آنچه برای معبود می‌کنند؛ و از هر کس استمداد می‌نمایند و استعانت می‌جویند و به هر حشیش برای رسیدن به آمال شیطانی تشبّث می‌نمایند و غفلت از قدرت حق دارند. بنابراین احتمال، که مورد خطاب کسانی باشند که ایمان به قلب آنها رسیده باشد، امر به تقوی به اینان با احتمال اول فرق‌ها دارد. این تقوی، تقوای از اعمال ناشایسته نیست، تقوای از توجه به غیر است، تقوای از استمداد و عبودیت غیر حق است، تقوای از راه دادن غیر او جلّ و علا به قلب است، تقوای از اتکال و اعتماد به غیر خداست.

آنچه می‌بینی همه‌ی ما و مثل ما بدان مبتلاست و آنچه باعث خوف من و تو از شایعه‌ها و دروغ پراکنی‌ها است و خوف از مرگ و رهایی از طبیعت و افکندن خرقة نیز از این قبیل است که باید از آن اتقا نمود و در این صورت مراد از ولتنظر نفس ما قدمت لغد، افعال قلبی است که در ملکوت، صورتی و در فوق آن نیز صورتی دارد و خداوند خبیر است به خطرات قلب همه و این نیز به آن معنی نیست که دست از فعالیت بردار و خود را مهمل بار آور و از همه کس و همه چیز کناره‌گیری کن و عزلت اتخاذ نما که آن برخلاف سنت الهی و سیره‌ی عملی حضرات انبیای عظام و اولیای کرام است.

آنان علیهم صلوات الله و سلامه برای مقاصد الهی و انسانی همه ی کوشش های لازم را می فرمودند اما نه مثل ما کوردلان که با استقلال، نظر به اسباب داریم بلکه هر چیز را در این مقام که از مقامات معمولی آنان است از او جل و علا می دانستند و استعانت به هر چیز را استعانت به مبدأ خلقت می دیدند و یک فرق بین آنان و دیگران همین است. من و تو و امثال ما با نظر به خلق و استعانت از آنها، از حق تعالی غافل هستیم و آنان استعانت را از او می دانستند به حسب واقع، گر چه در صورت، استعانت به ابزار و اسباب است و پیش آمدها را از او می دانستند. گرچه در ظاهر نزد ماها غیر از آن است و از این جهت از پیش آمدها هر چند ناگوار به نظر ما باشد، در ذائقه ی جان آنان گوارا است.

پسرم! برای ماها که از قافله ی «ابرار» عقب هستیم یک نکته دلپذیر است و آن چیزی است که به نظر من شاید در ساختن انسان که در صدد خودساختن است دخیل است. باید توجه کنیم که منشأ خوش آمد ما از مدح و ثناها و بد آمدنمان از انتقادات و شایعه افکنی ها حب نفس است که بزرگ ترین دام ابلیس لعین است؛ ماها میل داریم که دیگران ثناگوی ما باشند گرچه برای ما افعال شایسته و خوبی های خیالی را صد چندان جلوه دهند. و درهای انتقاد - گرچه به حق - برای ما بسته باشد یا به صورت ثناگوی درآید.

از عیب جوئی ها نه برای آن که به ناحق است، افسرده می شویم و از مدحت و ثناها، نه برای آن که به حق است، فرحناک می گردیم، بلکه برای آن که عیب من است و مدح من نیست، است که در این جا و آنجا و همه جا بر ما حاکم است. اگر بخواهی صحت این امر را دریابی، اگر امری که از تو صادر می شود عین آن یا بهتر و والاتر از آن از دیگری، خصوصاً آن ها که همپالکی تو هستند صادر شود و مذاحان به مدح او برخیزند برای تو ناگوار است و بالاتر آن که اگر عیوب او را به صورت مذاحی درآورند، در این صورت یقین بدان که دست شیطان و نفس بدتر از او در کار است.

پسرم! چه خوب است به خود تلقین کنی و به باور خود بیاوری یک واقعیت را که مدح مذاحان و ثنای ثناجویان چه بسا که انسان را به هلاکت برساند و از تهذیب دور و دورتر سازد. تأثیر سوء ثنای جمیل در نفس آلوده ی ما، مایه ی بدبختی ها و دور افتادگی ها از پیشگاه مقدس حق جل و علا برای ما ضعفاء القوس خواهد بود و شاید عیب جوئی ها و شایعه پراکنی ها برای علاج معایب نفسانی ما سودمند باشد که هست، همچون عمل جراحی دردناکی که موجب سلامت مریض می شود.

آنان که با ثناهای خود ما را از جوار حق دور می کنند دوستانی هستند که با دوستی خود به ما دشمنی می کنند و آنان که پندارند با عیب گویی و فحاشی و شایعه سازی به ما دشمنی می کنند دشمنانی هستند که با عمل خود ما را اگر لایق باشیم اصلاح می کنند و در صورت دشمنی به ما دوستی می نمایند. من و تو اگر این حقیقت را باور کنیم و حیل‌های شیطانی و نفسانی بگذارند واقعیات را آن طور که هستند ببینیم، آن گاه از مدح مداحان و ثنای ثناجویان آن طور پریشان می شویم که امروز از عیب جویی دشمنان و شایعه سازی بدخواهان؛ و عیب جویی را آن گونه استقبال می کنیم که امروز از مداحی ها و پیاوه گویی های ثناخوانان. اگر آن چه ذکر شد به قلبت برسد، از ناملایمات و دروغ پردازی ها ناراحت نمی شوی و آرامش قلب پیدا می کنی، که ناراحتی ها اکثراً از خود خواهی است. خداوند همه ی ما را از آن نجات مرحمت فرماید.

۳. احتمال دیگر آن است که خطاب به اصحاب ایمان از خواص اهل معرفت و شیفتگان مقام ربوبیت و عاشقان جمال جمیل باشد که با چشم قلب و معرفت باطن همه ی موجودات را جلوه ی حق می بینند و نورالله را در همه ی مرئی مشاهده می کنند و آیه ی کریمه ی *اللّٰهُ نور السموات والارض* (نور، ۲۴/۳۵) را به مشاهده معنوی و سیر قلبی دریافته اند- *رزقنا الله وایاکم*- به این احتمال، امر به تقوی به این طایفه از عشاق و خواص، فرق ها با دیگران دارد و ممکن است تقوی از رؤیت کثرت باشد و شهود مرئی و رائی، تقوی از توجه به غیر باشد هر چند به صورت توجه به حق از خلق، تقوی از «ما رأیت شیئاً الا رأیت الله قبله و معه و بعده»^۷ باشد که خود مقام عادی خلص اولیا است که پای «شیء» در کار است، تقوی از مشاهده ی *اللّٰهُ نور السموات والارض* باشد، تقوی از مشاهده ی *هو معکم* (حدید، ۴/۵۷) و *وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض* (انعام، ۶/۷۹)، تقوی از جلوه ی جمال حق در شجره باشد و از این قبیل آنچه مربوط به رؤیت حق در خلق است و به این منوال، امر به نظر به آن چه تقدیم برای فردا کردیم، همان حالات مشاهده حق در خلق و وحدت در کثرت که صورت مناسب به خود را در عوالم دیگر دارد.

۴. احتمال آن که خطاب به آنان از خلص اولیا باشد که از مرحله ی رؤیت حق در خلق و جمال حضرت وحدت در کثرت فعلی گذشته اند و از غبار خلق در آئینه ی مشاهداتشان اثری نیست و از شرک خفی در این مرحله تخلص یافته اند لکن دل به تجلیات اسمای حق

داده و عشاق دلباخته‌ی حضرت اسما هستند و تجلیات اسمایی آنان را از غیر، فانی؛ و جز جلوات اسما چیزی مشاهده نمی‌نمایند. دراین احتمال امر به تقوی، اتقا از رؤیت کثرات اسمایی و جلوات رحمانی و رحیمی و دیگر اسماء الله است، گویی بانگ به آنان می‌زند که از ازل تا ابد یک جلوه بیش نیست، و سایر فقرات به مناسبت همین امر تعبیر می‌شوند و از این که گذشتند شاهد و مشاهده و شهودی درکار نیست و فنا در «هو» مطلق است و «لا هو الا هو» است.

۵. جامع‌ترین احتمالات آن است که هر لفظی چون «آمنوا» و «اتقوا» و «انظروا» و «ما قدمت» به معنای مطلقشان حمل شود و همه، مراتب آن حقایق هستند که الفاظ، عناوین موضوع‌اند برای معانی بی‌قید و مطلق از حد و حدود. و احتمالات دیگری هم اگر باشد در این احتمال مندرج و از مراتب همین است، بنابر این هر گروه و طایفه‌ای از مؤمنان را به معنی حقیقی شامل می‌شود و مصادیق عنوان مطلق هستند و این مطلب راه‌گشای فهم بسیاری از اخبار است که تطبیق آیاتی را بر یک گروه یا یک شخص نموده‌اند که توهم می‌شود اختصاص را، و این گونه نیست بلکه ذکر مصداق یا مصادیق است. ۸.

جناب عارف بزرگوار و شیخ عالی مقدار ما^۹ می‌فرمودند که مواظبت به آیات شریفه‌ی آخر سوره‌ی «حشر» از آیه‌ی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ولتنظر نفس ما قدمت لغد تا آخر سوره‌ی مبارکه با تدبّر در معنی آنها در تعقیب نمازها خصوصاً در اواخر شب که قلب فارغ البال است، خیلی مؤثر است در اصلاح نفس. و نیز برای جلوگیری از شرتفس و شیطان، دوام بر وضو را سفارش می‌فرمودند و می‌گفتند: وضو به منزله‌ی لباس جندی است. و در هر حال از قادر ذوالجلال و خداوند متعال جلّ جلاله با تضرع و زاری والتماس بخواه که تو را توفیق دهد در این مرحله، و از تو یاری فرماید در حصول ملکه‌ی تقوا.

و بدان که اوایل امر قدری مطلب سخت و مشکل می‌نماید، ولی پس از چندی مواظبت، زحمت به راحت مبدل می‌شود و مشقت به استراحت؛ بلکه به یک لذت روحانی خالصی بدل می‌شود که اهلش آن لذت را باجمیع لذات مقابل نکنند. و ممکن است ان‌شاءالله پس از مواظبت شدید و تقوای کامل از این مقام به مقام تقوای خواص ترقی کنی که آن تقوای از مستلذات نفسانیه است. زیرا که لذت روحانی را که چشیدی، از لذت جسمانیه کم‌کم منصرف شوی و از آنها پرهیز کنی؛ پس راه بر تو

سهل وآسان شود، و بالاخره لذات فانیه‌ی نفسانیه را چیزی نشماری، بلکه از آنها متنفر شوی و زخارف دنیا در چشمت زشت و ناهنجار آید؛ و وجدان کنی و بیابی که از هر یک از لذات این عالم درنفس اثری و در قلب لکه‌ی سودایی حاصل شود که باعث شدت انس و علاقه به این عالم شود، و این خود اسباب اخلاص در ارض گردد و درحین سكرات موت، به ذلت و سختی و زحمت و فشار مبدل گردد، چه که عمده‌ی سختی سكرات موت و نزع روح و شدت آن در اثر همین لذات و علاقه‌ی به دنیاست؛ چنانچه پیش از این اشاره به آن شد. و چون انسان وجدان این معنی کرد، لذات این عالم از نظرش به کلی بیفتد و از تمام دنیا و زخارف آن متنفر گردد و گریزان شود. و این خود ترقی از مقام دوم است به مقام سوم تقوی.

پس راه سلوک الی الله سهل و آسان شود و طریق انسانیت برای او روشن و وسیع گردد، و قدم او کم قدم حق شود و ریاضت او ریاضت حق گردد، و از نفس و آثار و اطوار آن گریزان شود و درخود عشق به حق مشاهده کند و به وعده‌های بهشت و حور و قصور قانع نشود، و مطلوب دیگری و منظور دیگری طلب کند و از خود بینی و خود خواهی متنفر گردد. پس، تقوا از محبت نفس نماید متقی از توجه به خود و خودخواهی شود. و این مقامی است بس شامخ و رفیع و اول مرتبه‌ی حصول روابیح ولایت است. و حق تعالی او را درکنف لطف خود جای دهد و از او دستگیری فرماید و مورد الطاف خاصه‌ی حق شود. و آنچه پس از این برای سالک رخ دهد از حوصله‌ی تحریر خارج است. والحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً، و الصلاة علی محمد و آله الطاهرين ۱۰

﴿ولا تكونوا كالذین نسوا الله فأنساهم أنفسهم اولئک هم الفاسقون﴾ (حشر، ۱۹/۵۹)

بدین منوال که ذکر شد از احتمالات، راه برای فهم آیه‌ی مبارکه‌ی ولا تكونوا كالذین نسوا الله فأنساهم أنفسهم اولئک هم الفاسقون، که پس از آیه‌ی کریمه‌ی متقدمه است، باز می‌شود. و حسب احتمالات متقدمه در این آیه‌ی شریفه نیز مناسب آن احتمالات مختلف المراتب و متحد الحقیقه احتمالاتی است که تفصیل آن را مجال نیست و فقط به ذکر یک نکته بسنده می‌کنم و آن، آنست که نسیان حق موجب نسیان انفس می‌شود، چه «نسیان» به معنی فراموشی باشد یا به معنی ترک، در هر دو معنی هشدار شکننده‌ای است: لازمه‌ی

فراموشی حق تعالی آن است که انسان خود را فراموش کند، یا بگو حق تعالی او را به فراموشی از نفس خود کشاند و در همه‌ی مراحل سابق، صادق است. در مرحله‌ی عمل آن کس که خدا را و حضور او جلّ و علا را فراموش کند به فراموشی از خویشتن خویش مبتلا شود یا کشیده شود، بندگی خود را فراموش کند، از مقام عبودیت به فراموشی کشیده شود و کسی که نداند چی است و کی است و چه وظیفه دارد و چه عاقبت؟ شیطان دراو حلول نموده و به جای خویشتن او نشسته؛ و شیطان عامل عصیان و طغیان است و اگر به خود نیاید و به یاد حق برنگردد و به همین حال طغیان و عصیان از جهان منتقل شود شاید به صورت شیطان مطرود حق تعالی درآید. و به معنی دیگرش که به معنی ترک باشد، دردناک تر است زیرا اگر ترک اطاعت حق و ترک حق موجب شود که حق او را ترک کند و به خود واگذارد و عنایات خود را از او قطع فرماید شک نیست که به خذلان دنیا و آخرت منتهی می‌شود، در ادعیه‌ی شریفه‌ی معصومین علیهم‌السلام می‌بینیم دعای برای عدم ایکال مابه نفس خویش تأکید شده است، چه آنان علیهم‌السلام می‌دانستند پی آمدهای این مصیبت را، وما از آن غافل هستیم.

پسرم! گناهان را، هرچند کوچک به نظرت باشند، سبک مشمار «انظر الی من عصیت» و با این نظر، همه گناهان، بزرگ و کبیره است. به هیچ چیز مغرور مشو و خدای تبارک و تعالی را که همه چیز از او است اگر عنایت و رحمانیش از موجودات سراسر عالم وجود لحظه‌ای منقطع شود اثری، حتی از انبیای مرسلین و ملائکه‌ی مقربین باقی نخواهد ماند چون همه‌ی عالم جلوه‌ی رحمانیت او - جلّ علا - است و رحمت رحمانی او - جلّ و علا - به طور استمرار (با کوتاهی لفظ و تعبیر) مبقی نظام وجود است «ولا تکرار فی تجلیه جلّ و علا» و گاهی تعبیر شود از آن به بسط و قبض فیض علی سبیل الاستمرار. در هر حال حضور او را فراموش مکن و مغرور به رحمت او مباش، چنانچه مایوس نباید باشی و مغرور به شفاعت شافعان علیهم‌السلام مباش، که همه‌ی آنها موازین الهی دارد و ما از آنها بی‌خبریم. مطالعه در ادعیه‌ی معصومین علیهم‌السلام و سوزوگداز آنان از خوف حق و عذاب اوسرلوحه‌ی افکار و رفتارت باشد، هواهای نفسانی و شیطان نفس اماره ما را به غرور وامی‌دارد و از این راه به هلاکت می‌کشاند.

پسرم! هیچ‌گاه دنبال تحصیل دنیا، اگر چه حلال او باشد، مباش که حب دنیا، گرچه حلالش باشد، رأس همه‌ی خطایا است چه خود حجاب بزرگ است و انسان را ناچار به

دنیای حرام می کشد. تو جوانی و با قدرت جوانی که حق داده است می توانی اولین قدم انحراف را قطع کنی و نگذاری به قدم های دیگر کشیده شوی که هر قدمی، قدم هایی در پی دارد و هر گناهی - گرچه کوچک - به گناهان بزرگ و بزرگ تر انسان را می کشد، به طوری که گناهان بسیار بزرگ در منظر انسان ناچیز آید، بلکه گاهی اشخاص به ارتکاب بعض کبایر به یکدیگر فخر می کنند و گاهی به واسطه ی شدت ظلمات و حجاب های دنیوی، منکر، به نظر معروف، و معروف، منکر می گردد.

من از خداوند متعال جلّ آسمه مسألت می کنم که چشم دل تو را به جمال جمیل خود روشن فرماید و حجاب ها را از پیش چشمت بردارد. و از قیود شیطانی و انسانی نجات دهد تا همچون پدرت پس از گذشت ایام جوانی و فرارسیدن کهولت برگزیده ی خویش تأسف نخوری و دل را به حق پیوند دهی که از هیچ پیش آمد وحشتناک نشوی و از دیگران دل وارسته کنی تا از شرک خفی و اخفی خود را برهانی. دنباله ی این آیات تا آخر سوره، مسائل بس شیوا است که اینجا را حال و مجال نیست که به آنها پردازم. ۱۱

بداند که انسان تا در این دنیا و دارالغرور است، به هر مرتبه از کمال و جمال روحانی و به هر مرتبه از عدالت و تقوی که برسد، ممکن است بازپس برگردد و به کلی تغییر کند و عاقبت امرش به شقاوت و خذلان منتهی شود.

پس هیچ گاه از خود نباید غفلت کند، و به کمال خود نباید مغرور شود، و از خود واحوال نفس خود و مراعات آن نباید نسیان کند، و در جمیع احوال از تمسک به عنایات خفیه حق تعالی غفلت نکند، و به خود و سلوک و ریاضت و علم و تقوای خود به هیچ وجه اعتماد نکند، که از بزرگ ترین مهالک انسانیّت و وساوس شیطانیّت است که سالک را از یاد خود نیز می برد، چنانچه حق تعالی فرماید: **وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ**. ۱۲

انسان به واسطه ی حبّ نفس و خودخواهی و خودبینی، از خود غافل شود و چه بسا که نقصان ها و عیب هایی در اوست و او آنها را کمال و حسن، گمان کند. و اشتباه بین صفات نفس بسیار زیاد است، و کم کسی است که بتواند تمییز صحیح بین آنها بدهد. و این یکی از معانی، یا یکی از مراتب نسیان نفس است که از نسیان حق - جلّ و علا - حاصل شده است، که اشاره ی به آن فرموده در سوره ی حشر، آیه ی ۱۹: **وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا**

اللَّهِ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ . ١٣

﴿لو أنزلنا هذا القرآن على جبل لرأيتنه خاشعاً متصدعاً من خشية الله وتلك الأمثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون﴾ (حشر، ٥٩/٢١)

قال صدر الحكماء المتألهين و شيخ العرفاء الكاملين ، قدس سره ، فى الاسفار : «اعلم ايها المسكين ، ان هذا القرآن انزل من الحق الى الخلق مع الف حجاب ، لأجل ضعفاء عيون القلوب واخافيش ابصار البصائر . فلو فرض ان باء «بسم الله» مع عظمتها التى كانت له فى اللوح نزل الى العرش لذاب واضمحل ، فكيف الى السماء الدنيا . وفى قوله تعالى الو انزلنا هذا القرآن على جبل لرأيتنه خاشعاً متصدعاً من خشية الله ، اشارة الى هذا المعنى . ١٤

﴿هو الله الذى لا إله إلا هو عالم الغيب والشهادة هو الرحمن الرحيم . هو الله الذى لا إله إلا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر سبحان الله عما يشركون . هو الله الخالق البارئ المصور له الأسماء الحسنى يسبح له ما فى السماوات والأرض وهو العزيز الحكيم﴾ . (حشر، ٥٩-٢٢-٢٤)

فانظر ، ايها السالك سبيل الحق ، الى الآيات الشريفة فى أواخر «الحشر» و تدبر فيها بعين البصيرة . و هى قوله تبارك و تعالى : هو الله الذى لا إله إلا هو عالم الغيب و الشهادة هو الرحمن الرحيم . هو الله الذى لا إله إلا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر سبحان الله عما يشركون . هو الله الخالق البارئ المصور له الأسماء الحسنى يسبح له ما فى السماوات والأرض وهو العزيز الحكيم . صدق الله العلى العظيم .

فانظر كيف حكم ، تعالى شأنه ، فى الآى الثلاثة الشريفة باتحاد حضرة الالهية مع غيب الهوية باعتبار اندكاكها فى ذاته واستهلاكها فى إنيته . ثم ، حكم ، تعالى شأنه ، باتحاد الصفات الجمالية و الجلالية و الأسماء الذاتية و الصفاتية و الأفعالية على الترتيب المنظم مع الذات الأحديّة . فيها أشارة لطيفة إلى ما قدّمنا لمن ألقى السمع وهو شهيد . (ق، ٥/٣٧) ١٥

الله اسم اعظم است ، و تجلّى اول است . آن وقت يك اسمايى در مقام ذات است و يك اسمايى در مقام تجليات به اسميت است ، يكى هم تجلّى فعليست ، كه يكى

مقام احد[یت] گفته می شود، یکی مقام واحدیت گفته می شود، یکی مقام مشیت گفته می شود. اصطلاحات این طوری هم دارد، و شاید به آیات شریفه ی آخر سوره ی حشر که سه تا آیه است: هو الله الذی لا إله إلا هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم. هو الله الذی لا إله إلا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهیمن [العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون]. هو الله الخالق الباری المصور... [اشاره به این باشد].

این احتمال می رود که این در سه آیه وارد شدن و سه جور ذکر کردن، همین مقامات ثلاثه ی اسما باشد، که اسم در مقام ذات، مناسب با همان اسمای اولی است که در آیه وارد شده و اسم به تجلی صفاتی، مناسب با آن اسمایی است که در آیه ی دوم واقع شده، و تجلی فعلی هم مناسب با هو الله الخالق الباری المصور... است، که سه جلوه است: جلوه ی ذات برای ذات و جلوه ی در مقام اسما و جلوه ی در مقام ظهور. شاید هو الاول والآخر (اول اوست و آخر هم اوست) اشاره به این آیه باشد که دیگران اصلاً منفینند. هو الاول والآخر والظاهر والباطن (حدید، ۳/۵۷) هر چه ظهور است، اوست، هوست، نه این که از اوست: «هو الظاهر وهو الباطن وهو الاول وهو الاخر».

مراتب برای جلوه ها هست، لکن آن طور نیست که جلوه ها از متجلی یک جدایی داشته باشند، البته تصورش مشکل، بعد از تصور تصدیقش آسان است. شاید هم الله، اسم از برای همان تجلی در مقام صفات باشد. آن وقت، اگر این باشد، اسم الله [در] «بسم الله» اسم، ظهور از برای آن تجلی به طور جلوه ی جمعی است، و در عین حالی که ظهور برای جلوه ی جمعی است، منافات با دو احتمالی که سابق گفتیم ندارد، هر دو با این می سازد. برای این که اینها یک مسأله ی جدایی نیستند. البته ما باید از همه ی این مسائل به طور ناقص رد بشویم.^{۱۶}

قال تعالی: هو الله الذی لا إله إلا هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم. الی آخر الآیات الشریفه.

و این آیات شریفه، شاید اولی آنها اشاره به اسمای ذاتیه، و دومی اشاره به اسمای صفاتی، و سومی اشاره به اسمای افعالیه، باشد. و تقدیم ذاتیه بر صفاتی، و آن بر افعالیه، به حسب ترتیب حقایق وجودیه است و تجلیات الهیه، نه به حسب ترتیب مشاهدات اصحاب

مشاهده و تجلیات به قلوب ارباب قلوب. و باید دانست که آیات شریفه را رموز دیگری است که ذکر آن مناسب مقام نیست. و این که آیه ی دوم اسمای صفاتیّه، و سوم افعالیّه است، واضح است. و اما «عالم الغیب و الشهاده» و «رحمن» و «رحیم» از اسمای ذاتیه بودن، مبنی بر آن است که «غیب» و «شهادت» عبارت از اسمای باطنه و ظاهره باشد، و «رحمانیت» و «رحیمیت» از تجلیات «فیض اقدس» باشد نه «فیض مقدس». و اختصاص دادن این اسما را به ذکر، با اینکه «حیّ» و «ثابت» و «ربّ» و امثال آن به اسمای ذاتیه نزدیک تر به نظر می آید، شاید برای احاطه ی آنها باشد، زیرا که اینها از امّهات اسما هستند. واللّه العالم. ۱۷.

تقسیم به «اسمای ثلاثه» در قرآن شریف نیز اشاره به آن شده. و آن آیات شریفه ی آخر سوره ی «حشر» است. قال تعالی: هو اللّٰه الذی لا إله إلاّ هو عالم الغیب والشّهاده هو الرحمن الرحیم. الی آخر الایات الشریفه. ۱۸.

﴿هو اللّٰه الخالق البارئ المصور له الأسماء الحسنیٰ یستح له ما فی السماوات والأرض وهو العزیز الحکیم﴾ (حشر، ۲۴/۵۹)

و در اسرار قرائت می آید، ان شاء الله، که جمیع عالم وجود به هویات وجودیه، حامد و ثناگوی مقام مقدّس حق تعالی هستند و خاضع و عابد درگاه اویند. و در اینجا باید دانست که عرش تحقّق قبه ی معبد موجودات است، و ارض تعین، سجده گاه آنان است؛ و تمام موجودات در آن معبد در تحت قبه ی محضّر ربوبیت به عبادت حق مشغولند و حق جو و حق خواه و حق پرستند. «دل هر ذره را که بشکافی» به واسطه ی نور فطرت الله که آنها را دعوت برای خضوع کامل مطلق کند «آفتابش در میان بینی». یسبح له ما فی السماوات و ما فی الارض (جمعه، ۱/۶۲، و تغابن، ۶۴/۱). «و ان من شیء الا یسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبیحهم». (اسراء، ۴۴/۱۷)

و در نزد اهل ولایت، جمیع تعینات اسمایی و افعالی معبد حق تعالی است و مصلی خود ذات مقدّس است. پس در تعینات اسمایی و صفاتی، مصلی حق است و مکان صلوتش نفس تعینات، و تعین کعبه است، و فی الحدیث: لا احصی ثناء علیک انت کما اثنت علی نفسک. ۱۹ و در تجلی فعلی به فیض مقدّس اطلاق، مکان مصلی تعین عالم است و حق تعالی مصلی است در این تجلی فعلی، و فی الحدیث: انّ

رَبِّكَ يَصَلِّيَ يَقُولُ سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ . ٢٠ و انسان کامل و نبی ختمی ﷺ
 كعبه است ، و في القدسيات ٢١ : لا يسعني ارضي ولا سماءي ولكن يسعني قلب عبدي
 المؤمن ٢٢

- ١ . امام خمینی (ره) ، نقطه ی عطف / ١٨-١٩ .
- ٢ . کسی که روز قیامت بدون اعتقاد به شما در پیشگاه خداوند حاضر شود ، نه حسنه ای از او پذیرفته گردد نه سیئه ای از او بخشیده شود
 ، حر عاملی ، وسائل الشیعه ، ٩١/١ ، ح ٣ .
- ٣ . مجلسی ، مرآة العقول / ٣/ ١٤٤ ، ح ١ .
- ٤ . همان / ١٤١ ، ح ١ .
- ٥ . امام خمینی (ره) شرح چهل حدیث یا اربعین حدیث / ٥٤٩ .
- ٦ . ای آنان که ایمان آورده اید ! از خدا پروا کنید و هر کس بنگرد برای فردای [قیامت] چه پیش فرستاده و تقوای خدا پیشه سازید ، خدا بدانچه انجام می دهد آگاه است .
- ٧ . چیزی ندیدم جز آن که پیش از آن ، با آن و پس از آن خدا را دیدم . مجلسی ، علم الیقین ، ٤ / ٤٩ . (با اندکی اختلاف)
- ٨ . نقطه ی عطف / ١٩-٣٧ .
- ٩ . منظور حضرت امام (ره) ، مرحوم شاه آبادی (ره) است .
- ١٠ . شرح چهل حدیث / ٢٠٨-٢٠٩ .
- ١١ . نقطه ی عطف / ٣٨-٤٤ .
- ١٢ . امام خمینی (ره) ، شرح حدیث جنود عقل و جهل / ٥٢ .
- ١٣ . همان / ١٣١ .
- ١٤ . امام خمینی (ره) ، شرح دعای سحر / ٥٧ .
- ١٥ . امام خمینی (ره) ، مصباح الهدایه / ٢٠-٢١ .
- ١٦ . امام خمینی (ره) ، تفسیر سوره ی حمد / ١٥٨-١٥٩ .
- ١٧ . امام خمینی (ره) ، آداب الصلاة / ٢٥٩-٢٦٠ .
- ١٨ . تفسیر سوره ی حمد / ٣٨ .
- ١٩ . هیچ ستایش تو را نتوانم کرد ؛ تو همان گونه که هستی خود خویش را ستودی ، مصباح الشریعه ، باب ٥ ؛ عوالی اللثالی ، ١ / ٣٨٩ ، ح ٢١ .
- ٢٠ . همانا پروردگار تو نماز می گزارد و می فرماید : منزّه و مقدس است پروردگار ملائکه و روح ؛ اصول کافی ، ٣٢٩/٢ ، ح ١٣ .
- ٢١ . در احادیث قدسی آمده است : «نه زمین من و نه آسمان من گنجایش مرا ندارد ، اما قلب بنده ی مؤمنم گنجایش مرا دارد» ، عوالی اللثالی ، ٧/٤ ، ح ٧ ؛ المحجة البيضاء ، ٢٦/٥ .
- ٢٢ . امام خمینی (ره) ، سر الصلاة / ٥٥-٥٦ .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی